

سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

عقرب - قوس ۱۳۹۱، نومبر ۲۰۱۲

سال اول، شماره ②

پاسخ به سازمان کارگران افغانستان که شیوه تولید کشور را نیمه فیودالی میداند

نور



۱۸ میزان ۱۳۹۱

صفحه ۵

انقلاب اکتبر تغییر

مسیر تاریخ

ح. بریانی



صفحه ۱۰

هویت زن در پیج و تاب تاریخ

زرقا فروغ



صفحه ۷

اهمیت مبارزه آزادیخواهی زنان

بصیر زیار

کشور به یک پدیده روزمره و عادی تبدیل شده است که در اغلب موارد مرتکبین اینگونه جنایات شنیع مورد کوچکترین بازخواست قانونی قرار نمیگیرند. اینرا نیز همه میدانند که آنچه در مدیا درز میکند در واقعیت امر از گاو غدوی بیش نیست. ستم و بیعدالتی بر زنان و کودکان در افغانستان بینهاست غیرانسانی و با ابعاد گسترده و وحشتناکی جریان دارد. زنان مظلوم افغانستان از امنیت و احترام انسانی بهره مند نیستند، زنان و دختران با ازدواجها مصلحتی و اجرایی بفروش میرسند و آزار جنسی زنان در کوچه و بازار شهرهای این کشور و بخصوص شهر کابل عمق بیچاره‌گی و سقوط اخلاقی باشند گان این جامعه را بخوبی به نمایش میگذارند. تحقیرنmodن، کم ارزش و ناتوان پنداشتن و بدرفاری کردن با زنان و دختران به بخشی از فرهنگ مردسالار جامعه تبدیل شده. فرهنگ کثیف، غیر انسانی و منحط که زدودن و از میان برداشتن آن به تلاش خستگی ناپذیر، متعدانه و قاطعانه زن و مرد آگاه و پیشو این کشور بستگی دارد.

یتحققوقی و ستم کشی زن یک پدیده و واقعیت تازه بی نیست، مسئله دیرینه و تاریخی که سده های زیادی از حیات نامیمون آن میگذرد. از همینرو عجیب نیست که ظلم و جنایت بر زنان برای عده زیادی یک امر کاملاً معمول و طبیعی جلوه نماید و آنرا قانون و نظم ابدی و ازلی پنداشند. قدر مسلم اینست که در گذشته نیز زنان ادامه در صفحه ۲

آزادی زن، تامین حقوق و شرایط لازم برای آزادی و برابری زن با مرد هنوز یک مشکل جدی بسیاری از کشورها و جوامع امروزی است و تا پایان آن راه درازی در برابر ما قرار دارد. بجز در کشورهای پیشرفته غربی و بویژه در چند کشور شمال اروپا که زنان توانسته اند دستاوردهای زیادی داشته باشند، در دیگر نقاط جهان زنان از نابرابری و سلطه مردان همچنان رنج میبرند. اگر ضرورت مبارزه برای آزادی و برابری زنان در هرگوشه این جهان اهمیت دارد اما اهمیت این مسئله در کشوری چون افغانستان، جائیکه بنا بر سروی سازمان ملل و دیگر نهادهای معتبر جهانی، بدترین کشور برای زنان تشخیص شده است، بی نیاز از بحث و تاکید میباشد.

تقریباً هفته و ماهی نیست که اخبار از جنایات تکان دهنده در مورد زنان در افغانستان انتشار نیابد. یکبار می بینیم که جنایتکاران طالب زنی بیوایی را در محضر عام و بشکل وحشیانه بی در غوربند به رگبار می بندند و باعث شوک جهانیان میشوند، زمانی جسد نیم جان و شکنجه شده زنی از زیرزمینی خانه بی در ولایت کندوز پیدا میشود که بطور سفاکانه بی توسط فامیل شوهر جهت وادر نمودن کودک - عروس به روپی گری تا سرحد مرگ مورد شکنجه قرار گرفته است و یا باری آخوند مرتعج در جاغوری دختر کم سن و سالی را در محضر عام بجرائم دوست داشتن غرض تحقیر و عبرت گرفتن به شلاق می بندند. تجاوز و بد رفتاری با زنان و دختران و کودکان در هرات و مزار و جاهای دیگر این

آزادی، برابری، حکومت کارگری

این روند نیز قبل از همه و اساساً در عرصه اقتصاد ممکن میگردد. یعنی نجات جنس زن از قید و سلطه مرد و نظام مردسالاری در نقش و سهم فعال زنان در تولید و اقتصاد اجتماعی تعیین میگردد. عامل اقتصادی و بیوژه تقسیم جامعه برای اولین بار به طبقات، برخلاف ادعای فمینیستها که فروضی زن در خانواده را اساس و مقدم بر فروضی زن در جامعه میداند، بر مناسبات خانوادگی نتیجه تغییرات بزرگتری بود که در جوامع آنزمان رونما گردید. اولین تقسیم بزرگ کار اجتماعی در تاریخ به رشد دامپوری، مازاد تولید و ثروت بیشتر انجامیده و تحول که نه فقط به پیدایش دو طبقه اجتماعی - برده و برده دار- بلکه به افزایش نقش و قدرت مرد در خانواده نیز منجر گردید. بنا بر تحلیل انگلیس در منشأ خانواده با تغییر در تقسیم کار و پیامدهای آن در خارج از خانواده، با آنکه تقسیم کار در خانواده دست نخورده باقی مانده بود، یعنی مناسبات درون خانواده تغییر کرد. همین تقسیم کار در منزل که قبلاً به سلطه زن انجامیده بود اینکه زمینه فروضی اورا فراهم نمود. "همان علت که سابقاً موجب تفوق زن در خانواده شده بود، یعنی محدودیت او به کار خانه‌گی، اکنون همان علت تفوق مرد را در خانه تامین میکرد: کار خانه‌گی زن در مقیاس مرد در تامین معاش، اهمیت خود را از دست داد، دومی همه چیز بود و اولی یک کمک ناچیز". انگلیس در ادامه بحث خود بلامعطل نتیجه می‌گیرد که رهائی زن و برابری آن با مرد تا زمانیکه زن از کار مولده اجتماعی برکنار بوده و زن به کار خانه‌گی و خصوصی مصروف باشد، غیرممکن است. رهائی زنان زمان ممکن میگردد که زنان در کار تولیدی در حدی وسیع و مقیاس اجتماعی پردازد و کارخانگی به فعالیت فرعی برای آنها تبدیل شود (منشأ خانواده، انگلیس). اگر به تاریخ و تحولات معاصر مراجعه شود، نقش فعالیت تولیدی و سهم آنها را در تولید در ارتقای موقعیت سیاسی و اجتماعی و مناسبات درون خانواده را به روشنی میتوان مشاهده نمود. مثلاً زنان در اروپا تا اوائل قرن بیستم از حق رأی سیاسی و بسا حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم بودند، چونکه اکثریت زنان هنوز به کار خانه‌گی مصروف بودند. جنگ اول جهانی شرایطی را بوجود

ذهنیت انسانهای عادی این کشور بحدی تاثیر داشته که در شرایط عادی بدون تردید به زمان بسیار طولانی ترازین نیازمند بود. یکی از مظاهر این تحول را، بطور مثال، میتوان به اشتیاق فراوان زنان و دختران به آموزش و تحصیل مشاهده نمود. تعداد شاگردان و دانشجویان دختر و نسبت آن با دانشجویان پسر در مدارس و دانشگاههای افغانستان با وجود تهدید جدی امنیتی که دختران به آن مواجه اند، با هیچ دوره از تاریخ افغانستان قابل مقایسه نیست.

اهمیت آزادی زن و ریشه‌های فروضی زنان

این گفته لین که میزان آزادی زن معیار و ملاک آزادی کل جامعه است، تنها یک استنتاج معقول منطقی نه بلکه فراتر و مهمتر از آن مصدق کاملاً عملی و عینی دارد. در جهان امروز آزاد ترین و مدرن ترین جوامع، کشورهای اند که زنان در آن کشورها از آزادیها و مزایای فراوان بیشتر برخوردار هستند و از جمله کشورهای اروپائی و مخصوصاً شمال اروپا یک نمونه زنده و انکار ناپذیر درین مورد است. فرمول بندی وارونه گفته فوق را نیز میتوان در قالب رژیمهای کشورهای موجود جهان نشان داد. رژیم عربستان سعودی، بطور مثال، که بعد از رژیم ساقط شده طالبی، یکی از مستبدترین نظام های موجود جهان است که قبل از همه سلطه استبدادی رژیم را در موقعیت ستم کشی برده وار زنان آنکشور میتوان مشاهده نمود. بی حقوقی زنان درین کشور در حدیست که زنان از حق رانده گی محروم اند و فقط در معیت بستگان مرد شان میتوانند از خانه بیرون روند. اسلامیستها و بنیادگرایان جدید اسلامی همانند وهابیها وغیره هر جا که فرصت یابند، دشمنی و خصوصی خود را در نخستین اقدام با سلب آزادیهای زنان به نمایش میگذارند. حکومت اسلامی مجاهدین در افغانستان و رژیم جمهوری اسلامی در ایران نمونه هایی بر جسته دیگر درینمورد اند.

اینکه آزادی زنان معیار اصلی آزادی جامعه است، طوریکه در بالا اشاره شد، بعلاوه نمونه های عملی، بر استنتاج منطقی و تیوریکی روشن تدوین و بنا یافته است. یکی ازین زمینه ها بطور مشخص، عرصه اقتصاد است، عرصه ایکه شیرازه و بنیاد تحولات اجتماعی و سیاسی را شامل میشود. از زمانیکه زن بمتابة جنس درجه دوم و تابع مرد تنزل نمود که احتمالاً در مرحله پایانی دوره بربریت اتفاق افتاده باشد، قبل از همه دلیل و علت اقتصادی و معیشتی داشت و همینطور عکس

بیشماری بدست اقارب مرد خود بشکل فجیع از میان رفته اند، ازدواج اجباری، خرید و فروش زنان و دختران و ازدواجهای مصلحتی جزئی از فرهنگ حاکم مردسالار بوده است. در گذشته و حتی امروز، قتلها ناموسی نه فقط جرم تلقی نمیگردد، بلکه بر عکس جزئی از افتخارات خانواده و بستگان مرد نیز به شمار می‌آید. با وجود امتداد ستمکشی زن از گذشته تا امروز، آنچه درین میان کمی تازه‌گی دارد میتواند این باشد که اولاً همه جنایات که امروز بر علیه جنس زن انجام می‌پذیرد، مانند گذشته‌ها با خاموشی و بی تفاوتی بدرقه نمیشود، بلکه بعضی ازین حوادث در مدیا منعکس میگردد و سرو صدای را به همراه دارد، و خوشبختانه به یمن انقلاب در تکنالوژی ارتباطات و اطلاعات، وقایع نامبرده امروز دیگر در مقیاس جهانی انتشار و بازتاب می‌یابد. ثانیاً این جنایات با انتقادات و واکنشهای تندی هم در سطح کشوری و هم در سطح جهانی روپرتو میگردد و نکته سوم اینکه سرکوب زنان نیز با گذشته فرق کرده است. نیروهای مذهبی و مرتعج برای جلوگیری از نافرمانی زنان معمولاً زنان "نافرمان" را در ملاً عام مجازات مینمایند، کاریکه در گذشته‌ها معمول بود. مجازات در محضر عام بار سیاسی و اجتماعی دارد و این مسئله به تنهایی گواه بر آنست که نافرمانی زنان بیوژه نسل جوان ابعاد گسترده‌تری بخود گرفته است، و مسئله آزادی و حقوق انسانی زنان میرود که به شکل معضله جدی اجتماعی تبدیل گردد.

چهار دهه اخیر در تاریخ افغانستان که با جنگها، رژیم گردشیها، کشتارها، مهاجرتها و مداخلات نیروهای بیرونی و اشغالگر و انواع مظلالم و محرومیتها مشخص میگردد، در عمل و در ساختار و نگرش اجتماعی از جانبه، زمینه را برای یکسری اتفاقات اجتماعی فراهم نموده است. این زمینه و بستر تغییر را میتوان بخصوص در دو مورد مشخص نشان داد: اول اینکه زمینه های تغییرات اجتماعی از جمله تغییر در موقعیت و نگرش زنان را در روستاهای مشاهده نمود، در جاییکه اکثریت جمعیت را در خود جا داده و از گذشته تا بحال عمدتاً سنگر محکم و تسخیرناپذیر فرهنگ مردسالاری در کشور به شمار میامد. دوم اینکه سرعت و تنوع زیاد حوادث این چند دهه در حدی سهمناک بوده که باشندگان کشور اعم از زن و مرد، پیر و جوان، بیسواند و با سواد را بفکر و تغییر در راه و روش زنده گی و واداشته است. تغییرات این چند دهه بر زنده گی و



میدهند و دختر بخانه شوهر که معمولاً، خانه پدر شوهر است، برده میشود. دختر نوجوان در خانه شوهر نه فقط زیر دست همه مردان خانه قرار دارد که ناگزیر از اطاعت و فرمانبرداری از خشونت (مادر شوهر) نیز می باشد. دختر نوجوان یا کودک - عروس که از قبل با فرهنگ اطاعت و فرمانبرداری تربیه شده و اینک از حمایت و پشتیبانی مستقیم فامیل پدری خود محروم شده است و از لحاظ اقتصادی و امنیتی کاملاً به خانواده جدید، خانواده شوهر، بستگی دارد، جز تسلیم و اطاعت برده وار چاره ندارد. بخصوص که هرگونه خلاف رفتاری و عدم اطاعت برده وار وی در عین حالیکه با بی رحمی تمام سرکوب میگردد، یک عمل غیراخلاقی و ناپسند شمرده میشود. بدرفتاری خشونت عروس یک پدیده عام در جوامع مردسالار است و خشونتها در جوامع پدرسالاری عمدتاً به چند دلیل به توطئه و بدرفتاری با عروس بیش از هر عضو دیگر خانواده نقش دارند. اولاً نفس کار خانه گی که ساحه مشترک کار عروس و خشونت را شامل میشود، کار کسل کننده و جنجال آفرین است که خشونت نقش کارفرما را دارد و میتواند در تمام لحظات عروس را نظارت نماید. ثانیاً حسادت خشونت با عروس در چگونگی رابطه عروس با شوهرش بستگی دارد. درجه شدت این تضاد و پیامد آن تابع متغیرهای مانند درجه وابسته گی شوهر به مادرش، سطح رابطه عروس با شوهر، وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اعضای خانواده است. ثالثاً فرودستی عروس در برابر خشونت عکس از فرهنگ مردسالاری بر زنان است. خشونت که خود روزی عروس بوده و با ستمکشی و فرودستی توانته عضویت خانواده را طی سالها حفظ نماید و با تولید جنس مرد در خانواده موقعیت بیشتر بدست آورده است، فرودستی عروس و اطاعت بدون چون و چرای ویرا را یک امر و قانون طبیعی و حق مسلم خود می پنداشد. میکانیسم فرودستی زن در خانواده با تفاوت‌های طبقاتی، کاستی، اتنیکی و مذهبی پیچیده تر میگردد. در خانواده های ثروتمند مردسالار از یکسو عروس یا زن خانواده از کار خانه نجات می یابد که این یک امتیاز پنداشته میشود و از جانب دیگر زن با



و در شرایط حاضر بطور عمده دو سیستم ازین فرهنگ در تحت سلطه نگهداشتن زن بیش از همه قابل توجه می باشد. یکی ازیندو فرهنگ پاتریارکال افریقائی (به استثنای شمال افریقا که فرهنگ اسلامی در آن حاکم است) تشخیص گردیده که درجه وابسته گی زن با مرد کمتر است و چون زنان با کاری که در مزرعه انجام میدهنند، قدرت معامله و چانه زنی با مرد را دارا هستند و زن با کودک خود از استقلالیت نسبی در خانواده بخوردار است و دیگری فرهنگ مردسالاری خاورمیانه، شرق و جنوب آسیا می باشد که عمدتاً از آن عنوان پدرسالاری کلاسیک یاد میگردد. این منطقه که از آن بنام "کمریند پدرسالاری" نیز یاد میشود، شامل فرهنگها و مذاهب متفاوتی مانند اسلام، هندوئیسم و کنفوشیسم میگردد که هم در زمینه نسب پدری و هم در مورد فرودستی و کنترول زنان باهم شbahat های فراوانی بهم میسانند. البته که تحولات در سه دهه اخیر با پررنگ شدن نقش اسلامیستها و بنیادگرایان اسلامی در خاورمیانه و رشد عظیم اقتصادی در جنوب و شرق آسیا که مسلمانان با تحولات اجتماعی و فرهنگی نیز همراه بوده است، به فرهنگ مردسالاری درین سه منطقه تاثیر نهاده و جنبه های غیر همگون را بیش از پیش برجسته تر نموده است.

تأثیرات سیاسی این دوره بر فرهنگ مردسالاری در افغانستان کاملاً مشهود است. رشد و تثیت نقش سیاسی اسلامیستها در افغانستان قبل از همه اثرات منفی خود را بر زنان تحصیل کرده و شهری بویژه در بعد سیاسی و حقوقی بطور سنگینی بر جا گذاشت که قوانین زن سنتی طالبان درین دوره نقطه اوج آنرا به نمایش نهاد. اجنادی سیاسی و ایدئولوژیک احزاب و گروههای اسلامی که مبنی بر حفظ و ادامه فرهنگ مردسالاری است، سلطه مرد بر زن را یک امر بدیهی و فطری اعلام میدارد. دیدگاه مسلط دینی در مورد محاکومیت زنان در افغانستان، نه تنها مدیون هژمونی ایدئولوژیک دین بطور کلی است که مهمتر از آن تابع میکانیسم معنی می باشد که فرهنگ مردسالارانه را طی قرنها متداوماً باز تولید نموده است. در جامعه مردسالار و از جمله در افغانستان دختران را در اوائل نوجوانی و در موارد زیادی در سنین کودکی به شوهر آورد تا زنان اجباراً به کار تولیدی در سطح جامعه روآورند و پس از تثیت موقعیت زنان در کار و تولید اجتماعی بود که زمینه مادی و برگشت ناپذیری در تامین حقوق سیاسی و مدنی آنها فراهم گردید. همچنین کشورهای که امروز در میزان برابری زنان با مردان و آزادی زنان از همه سبقت جسته اند، عمدتاً کشورهای اند که در کنار رفتهای سیاسی، رفتهای اقتصادی زیادی را به نفع زنان به اجرا نهاده اند. برابری زن و مرد در سطح حقوقی در مرحله آغاز رژیمهای لیبرالی در اروپا که با برابری حقوقی زن و مرد به میدان آمدند، بزوی در عمل به نابرابری بیشتر زنان با مردان منجر گردید. زن که قرنها به فرودستی محکوم شده بود، عملاً نمیتوانست با مرد در بسی اعرصه ها رقابت نماید با توجه بینکه بُرد در رقابت آزاد دائم از آن قویتره است. از همینرو سوسيال دموکراتها رفتهای اقتصادی فراوان را به نفع زنان به اجرا گذاشتند و در امر رهایی و برابری زنان به دستاوردهای چشمگیر نائل آمدند. با اینکه قلمرو اقتصادی مهمترین اعرصه ایست که آزادی و یا وابسته گی زن در آن تعیین میشود، اما عرصه اقتصادی به تنهائی بدون تغیرات لازم در اعرصه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمیتواند کارساز باشد. چنانچه برسیهای سازمان ملل نشان میدهد که زنان دو سوم کار جهان را انجام میدهنند و 45 درصد مواد غذایی جهان را تولید میکنند اما در مقابل ده درصد درآمد حاصله از کار متعلق به زنان اند و تنها یک درصد دارای موجود متعلق به آنان میباشد.

فرهنگ و سنتهای حاکم عامل دیگری اند که زنان را به جنس درجه دوم در جامعه تبدیل نموده و در تداوم این وضع نقش مهم را بازی میکنند. نقش و تعامل فرهنگ و سنت مردسالاری در زمینه های متفاوت اجتماعی هم در تعیین شخصیت جنسیتی زنان و هم در شکل بخشی ماهیت ایدئولوژی جنسیتی آنها نقش قدرتمندی ایفا نموده است. اینکه پدیده های فرهنگی در آخرین تحلیل ریشه اقتصادی دارد، معنی این نیست که نقش و تاثیر مستقیم پدیده های فرهنگی را در وضعیت و تحولات اجتماعی نادیده بگیریم. فرهنگ مردسالاری یک فرهنگ دیرپا و پهناوریست که در محیطها و دوره های زمانی متفاوت وجود داشته

شهر و بردگی دیرین خانگی نجات داده و به رشد استعدادها و شخصیت مستقل اش فرصت می بخشد. نکته مهم درینجا اینست که این مطالبه باید جنبه عملی داشته باشد و تنها به حق قانونی نباید تنزل یابد. عملی بودن یعنی اینکه موانع عینی مطالبه اعم از اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن باید مدنظر گرفته شده و اقدامات لازم در رفع آن انجام شود.

مطالبات و رفمهای اقتصادی علیرغم اهمیت آن به تنهایی پاسخگوی امر آزادی زنان نیست، مبارزه با فرهنگ و سنتهای دیرپا و مسلط پدرسالاری یک مبارزة طولانی و چند بعدی بوده که احکام و تعالیم دینی در مورد حقوق و مکلفیهای زن یکی از آنهاست. دین اسلام یکی از آن ادیانی است که در مورد نقش فروتر زن در جامعه و خانواده صراحت کامل دارد و برنامه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اسلامیستها کلا با آزادی زن در تضاد است. لهذا درک این حقیقت مشکل نیست که مبارزة آزادیخواهی زن در کشوری که اسلام و اسلامیستها از اعتبار و نفوذی در آن برخوردار ند، نمیتواند به ساده گی و بدون مبارزه با ارزشها و قوانین دینی انجام پذیرد. انقیاد زن و نا برابری زن و مرد یک اصل تخطی ناپذیر تعالیم اسلامی است و به همین علت جنبش آزادیخواهی زنان بالقوه یک حرکت سیکولاریستی و ضد دینی است. پدید آمدن یک جنبش زن در افغانستان به همان پیمانه که پدیده ضروری و با اهمیت است، اما مانند هر جنبش سیاسی و اجتماعی دیگر پیشترها و معضلات خود را دارد. اعتراضات زنان در گوش و کنار افغانستان که عمدتاً جنبه فردی و غیر سیاسی دارد و اغلب اشکال تراژدیک و غم انگیز بخود می گیرد، با مرحله بروز یک جنبش زن تفاوت و فاصله زیادی دارد. ستمکشی زن در یک جامعه، حتی با شدتی که در افغانستان اعمال میگردد، هنوز نمیتواند دلیل بر بروز و شکل گیری جنبش و حرکت زن باشد، واقعیت ستم کشی و بحقوقی زن با سابقه طولانی آن هنوز برای اکثریت زنان یک امر طبیعی و تغییر ناپذیر بمنظور میرسد. مبارزة فعال سیاسی با مطرح کردن مطالبات مشخص و روشن در جهت بهبود وضعیت و حقوق زنان مانند، منع ازدواج اجباری و مصلحتی، منع چندهمسری و بدرفتاری با زنان و مجازات سنگین برای تجاوزات جنسی و آزار جنسی و غیره میتواند

درهم شکست. این استبداد بر اثر الغای حق مادری، برقراری حق پدری و گذار تاریخی از خانواده یارگیر به یکتاهمسری تائید و جاودانی شد" (منشاخانواده، ف. انگلیس). از دیدگاه مارکسیسم با اینکه تحول رابطه جنسیت در خانواده تابع شرایط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی درون طایفه و قبیله است اما این تغییر در خانواده و محیط اجتماعی خانواده را در عین تاریخی بودن، همزمان میداند. "گذار به مالکیت خصوصی کامل، بتدریج و همزمان با گذار از خانواده یارگیر به یکتاهمسری انجام گرفت" (همانجا). دیدگاه فمینیستی بعلاوه اولویت خانواده بر جامعه در رابطه زن و مرد، نقش فرهنگ و ایدئولوژی را درین وسط پررنگتر می بیند. با اینکه دیگاه فمینیستی در موارد زیادی به تناقضات جدی و لاينحل مواجه میگردد، مسئله بی که بررسی آن درینجا ما را از موضوع بحث مان دور میسازد، اما ظرافتهای نظری و عملی زیادی در مورد رابطه زن و مرد در خانواده و اهمیت و میکانیسم فرهنگ مدرسالاری مطرح میسازد که مبارزه در جهت تغییر آن همزمان با تغییرات اقتصادی و اجتماعی ضروری بنظر می آید.

مبرازه سوسیالیستها در جهت آزادی و برابری زن از چند جهت یک مبارزة دو بعدی و مرتبط بهم اند: مبارزه برای آزادی زن درخانواده و مبارزه درین راستا در سطح جامعه، مبارزه در جهت مطالبات و تغییرات اقتصادی و اجتماعی از یکسو و بزیرکشیدن روبنای فرهنگی مدرسالاری از سوی دیگر و بالآخره خواستها و مطالبات کوتاه مدت و برنامه حداکثر آزادی زن. مبارزه در جهت رفع ستم کشی زن در مورد اخیر است که مسئله رfrm و انقلاب و تغییرات تاریخی و جهشی را مطرح میسازد، مسئله بی که به یک معنی تلفیق مطالبات کنکرت و مطالبات عام در براندازی سلطه مرد در جامعه و خانواده می باشد. حق کار و تحصیل و تعمیم عملی آن در تمام روستاها و قصبات کشور اولین خواست کوتاه مدت و مشخصی است که راه را برای آزادی زن و سقوط سلطه مرد در دراز مدت هموار مینماید. عملی شدن این خواست در جامعه اولین قدم در جهت بیرون نمودن زنان از چهار دیواری تنگ منازل و کارخانگی است که به نقل از لین زنده گی خانگی، قربانی کردن روزانه زنان برای هزاران کار جزئی و بی اهمیت است. بیرون کشیدن زن از خانه و کارخانگی به جامعه و کار اجتماعی، زن را از وابسته گی کامل به

زنده گی پرده نشینی و طفیلی بیش از پیش به شهر وابسته میگردد. در خانواده های فقیر و کارگر با موجودیت فرهنگ مدرسالاری، زن در معرض کار و فشار بیشتر قرار می گیرد، چونکه همزمان کار بیرون و داخل خانه بعهده زن میافتد و زنان تحت ستم ماضعف کارفرما در بیرون و شهر در خانه، نیز قرار میگیرند. امتزاج سیستم و فرهنگ انتیکی و کاستی با فرهنگ مدرسالاری، موجب میشود تا ازدواج در بیرون از دایره انتیکی و قبیلوی یک عمل ناممکن و تابو گردد. تبعیضات ملیتی و قبیلوی در امر ازدواج عمولاً با افکار راسیستی و مذهبی توأم است و مشروعیت خود را در جوامع مانند افغانستان که مذهبیون و فرهنگ مذهبی نقش برتر دارد، عمدتاً از پاتریارکال در دین، موجبات بقا و جان سختی هر دو را فراهم نموده است و دین اسلام یکی از آن ادیان مهم جهان بوده که پیدایش، رشد و قدرت آن با این فرهنگ گره خورده و بنابرین در جوامع مذهبی مانند افغانستان، جنبش و مبارزة آزادیخواهانه زنان ناگزیر از تقابل با دین و ارزشها دینی است.

آزادی زن در گرو چیست؟

به دو عرصه مهم - اقتصادی و فرهنگی - در نقش فروضی زنان در بالا اشاره شد و لهذا راه آزادی زن بطور کلی به رفع و از میان برداشتن این موانع بستگی دارد، موانع که زن را جبرا در انقیاد مرد نگه میدارند. سوال اصلی درین میان رابطه میان فروضی زن در خانواده و موقعیت نابرابر آن در جامعه است، سؤال که سوسیالیستها و فمینیستها به آن پاسخهای متفاوت دارند. فمینیستها بویژه بخش رادیکال آن که در نیمه قرن بیست تحث تأثیر نیومارکسیسم و نیوفرویدیسم تحلیل و درک جدیدی از جنسیت و نظام مدرسالاری ارائه نمودند، به سلطه مرد بر زن در سطح جامعه میدانند. بعارت دیگر از روابط زن و مرد در خانواده به روابط سلطه مرد در قلمرو سیاست و اقتصاد میرسیدند. در حالیکه از دیدگاه کلاسیک مارکسیستی تقسیم کار اجتماعی و افزایش تولید و بوجود آمدن طبقات و نابرابری اجتماعی برآساس آن، مناسبات خانگی قبلی که زنان در آن نقش اصلی را بعهده داشتند، دستخوش تغییر نمود. "کسب تفوق بالفعل مرد در خانه، آخرین سد مقابل استبداد او را

حال، اگر "این سه نکته بسیار" با "اهمیت" و تأکیدی مارکس را در شناخت از جامعه خودمان، باز کنیم، چنین است:

نکته اول: سرمایه داری اولین نظامی است که شکل عام کلیه محصولات در جامعه کالا میشود، یعنی اکثریت واحدهای تولیدی جامعه اساساً برای بازار تولید میکنند نه برای مصرف خود. بعبارت ساده: در جامعه اشیایی تولید میشوند که صرف دارای ارزش مصرف نیستند بلکه دارای ارزش و بسط ارزش (اضافه ارزش) نیز میباشند. مثلاً در افغانستان: اگر از منابع تولیدی کار خانه ای که بگذریم زیرا همه به کالا بودن محصولاتش با خصلت ارزش اضافی، توافق داریم؛ فقط واحدهای تولیدی کشاورزی چون: برنج در بغلان، انگور و انار در کندهار و شمالی، سیب در میدان وردک، تربوز در هلمند و گلپی را در ننگرهار در نظر بگیریم. همه این تولیدات، نه تولیدات ساده کالایی؛ بلکه دارای ارزش بسط یافته (ارزش اضافی) نیز میباشند، یعنی مولدها، در این پروسه ها پول خود را پول - کالا (انباست) میکنند و از نیروی کار کارگر ارزش اضافی میکشند تا به سرمایه اولیه شان افزوده گردد. شاید خواننده ای اعتراض کند که در این پروسه ها از یکطرف مالکان زمین و باغ ها خود نیز کار میکنند از طرف دیگر ابزار شان اکثراً بیل، داس و گواهان یعنی وسائل تولید "فیووالی" اند نه ماشین آلات. یا به عبارت دیگر این پروسه ها صنعتی نیستند که ارزش اضافه تولید کنند. باری، این اعتراض، اگر فقط صنعتی شدن را شیوه تولید سرمایه داری بدانیم، ظاهراً حقیقتی را بیان میکند. ولی اگر در تحلیل خود از شیوه مارکس استفاده کنیم، اولاً- در اکثر این پروسه ها کارگران روز ادامه در صفحه ۶

دقت شود، وی جامعه را بر بنیاد تعداد کارخانه ها یعنی صنعتی شدن و تعداد واحدهای گاو آهن یا نوعی از وسایل کار (مثلاً ماشین آلات) به تحلیل نمیگیرد - چیزی که با تأسف در چپ ما معمول است - از دید کمونیست ها صنعتی شدن چیزی و شیوه تولید سرمایه داری در نفس خود، چیز دیگر است. مارکس جامعه را بر اساس زیر بنای اقتصادی یعنی تضاد بین نیروهای مولد، مناسبات تولیدی، تحلیل میکند نه بر بنیاد نوعی از کالاهای صنعتی یا کشاورزی. برای مارکس و لنین اساساً این مطرح است که: در پروسه "کار و تولید" آیا مالک پولش را "پول - کالا" کرده و نیروی کار در این پروسه کالا شده است یا خیر؟ اگر پاسخ بلی است، مهم نیست که این مناسبات در کارخانه سمنت غوری برقرار است، در باغ های اثار قندهار، در شالی زار های کندریم از نامه شما اولین دلیل را مبنی بر نیمه فیووالی بودن میگیریم: "کشور به مرحله صنعتی نرسیده..." رفقای گرامی، صنعتی شدن بی تردید یکی از اشکال کالایی شیوه تولید سرمایه داریست؛ اما نه نفس این شیوه تولید. مگر یونان باستان در صنایع کشتی سازی، روغن کشی، چرم، شمشیر و نیزه شهرت جهانی نداشت؟ مگر در نظام فیووالی، در کنار کشاورزی و تجارت، صنایع دستی و مانوفاکتوری یکی از فعالیت های چشمگیر بشریت را نمی ساخت؟ که میساخت. از این ها که بگذریم، قبل از نظام سرمایه داری فازی بنام "سرمایه" وجود نداشته؟ داشته، آیا در این فاز صنعت وجود نداشت؟ که داشت، آیا اضافه تولید زحمتکشان به تملک مالکان وسایل تولید در نمی آمد؟ که میآمد. اما چرا در این فاز و در صنعت ماقبل این فاز (بردگی و فیووالی) فقط ارزش مصرف و مبادله تولید میشد نه ارزش اضافی؟ و باز، مرحله سرمایه را چرا فاز سرمایه میگویند نه فاز سرمایه داری؟ واقعیت امر این است که تولیدات صنعتی قبل از سرمایه داری با مرحله سرمایه داری این تفاوت ماهیوی را دارد که در آن هنگام نیروی کار کالا نشده بود؛ پس آنچه شیوه تولید سرمایه داری را از شیوه ماقبلش (فیووالی) و فاز سرمایه کیفیتاً تفکیک مینماید، این است که در این نظام نیروی کار بطور کل کالا شده و کلیه محصولات به شکل کالا در آمده است. یا به عبارت ساده: فاز سرمایه وقتی به فاز سرمایه داری تکامل کرد که نیروی کار در کل کالا شد و رابطه نظام سرمایه داری بر تولید اجتماعی مسلط گردید. در همین رابطه، اگر در آثار مارکس، مثل: "گرندریسه و کاپیتان"

(۱) تولید سرمایه داری اولین نظامی است که کالا را به شکل عام کلیه محصولات بدل میکند.

(۲) از هنگامی که کارگر خود دیگر جزئی از شرایط تولید نباشد... به اختصار زمانی که نیروی کار بطور کلی کالا شده باشد، تولید کالا ناگزیر به تولید سرمایه داری میانجامد.

(۳) تولید سرمایه داری پایه تولید کالائی را، تا آنجا که این دومی مستلزم تولید فردی مستقل و مبادله کالاهای بین صاحبان آنهاست، یعنی تا آنجا که بر مبنای مبادله معادل هاست، از میان مبید و مبادله صوری سرمایه و نیروی کار تعیین میابد" (نتایج صفحه ۹۵۱ سرمایه)

**اعشار منظم، بهبود گفیت و نشر
مستمر سوسیالیسم کارگری در
گرو همکاری و کمک مادی و
معنوی شماسته برای ما خبر و
مقاله بفرستید، نشریه را پسخواهد
و په دوستان تان معرفی نمائید!**

ادame مطلب از صفحه ۴ حمایت وسیع و میلیونی زنان را جلب نموده و در بوجود آمدن جنبش زنان مؤثر باشد. به همان اندازه که اسلامیستها و دیگر جریانات مذهبی در تقابل با آزادی زن و مانع در راه جنبش آزادیخواهی زنان بشمار میاند و از آزادی زنان و برابری آنها احساس خطر میکنند، سوسیالیستها بر عکس به همان درجه در همسوئی با این جنبش قرار داشته و رشد جنبش سوسیالیستی دایما با رشد حرکت آزادیخواهانه زنان همراه بوده است. همسوئی سوسیالیسم و جنبش آزادیخواهی زن تنها محدود به مطالبات سیاسی و فرهنگی نبوده بلکه عرصه بی اقتصادی را نیز شامل میشود. بخش اعظم زنان، طوریکه میدانیم، یا خود کارگر اند و یا همسران کارگران و یا به اشاره تهییدست جامعه تعلق دارند، که از پیاده شدن برنامه های سوسیالیستی کاملاً ذینفعند. برابری زن و مرد در همه عرصه ها در پیشرفت ترین کشورهای سرمایه داری تا هنوز تحقق نیافرته است و هر قدر یک جامعه بر محور سرمایه، قوانین بازار بیشتر بچرخد، به همان نسبت نابرابری زنان و مردان بیشتر افزایش می یابد. رکورد بالا در مورد تامین آزادی و حقوق بیشتر زنان به کشورهای تعلق می گیرد که اقتصاد "مختلط" یا جامعه رفاه در آنها حاکم است و سوسيال دموکراسی، طوریکه اشاره شد، توانسته است رفرمها را زیادی را به اقتصاد سرمایه داری تحمل نماید.

علیرغم تزدیکی سوسیالیسم با جنبش آزادیخواهی و برابر طبقی زنان، نباید فراموش نمود که ایندو جنبشهای جداگانه بی اند، که اولی براساس تضاد و مبارزه طبقاتی استوار بوده و دومی حقانیت خود را از نابرابری و ستم جنسیتی می گیرد. همین مسئله همسوئی و دوگانگی سوسیالیسم و جنبش زنان موجب شده تا دیدگاهها و شیوه های متفاوت در مورد چگونگی برخورد با زنان بوجود آید که موقعیت و درجه رشد مبارزات آزادیخواهانه زنان نیز در بروز چنین دیدگاهها، شیوه های کار و سازماندهی بی تاثیر نبوده است. از جمله بعضی ها از ایجاد سازمان مستقل زنان دفاع مینمایند، این طرح اگر از لحاظ نظری پذیرش فمینیسم است اما از لحاظ عملی و سازماندهی به یک تناقض جدی روپرست، تناقض که بالاخره مجال برای رشد و تثیت چنین سازمانهای در عرصه ادامه در صفحه ۷

پروسه تولید میباشد. در بحث روی نکته اول ما با ارایه فاکت های عینی تثیت کردیم که در افغانستان حال دیگر زمینش کار کند - ولو ۴ جویه مرچ باشد - بر بنیاد نیروی کار اساساً به کالا تبدیل شده است، وقتی در کشوری نیروی کار بطور کلی - حتی اکثر - به کالا بدل شود، اگر کسی بخواهد یانه واقعیت عینی در شیوه میدهد که در این کشور شیوه حاکم تولید، سرمایه داری است نه فیodalی. شاید و یا حتی خواننده ای خواهد گفت: چرا، در برخی از نقاط کشور مردم هنوز در مغاره ها زندگی دارند، هنوز بسیار اند دهقانانی که به نیمه کاری روی زمین کار میکنند و یا اصلاً در محصول با مالک شریک اند. بدون تردید چنین است. اما با به گفته مارکس تحلیل به کارش یک کارگر است یعنی مولد در مناسبات کالایی قرار دارد نه در مناسبات ماقبل آن یعنی تولید برای خود.

دوم - در پروسه تولید مهم نیست که از چه وسایلی کار گرفته میشود، از گاوآهن، از بیل و داس یا از ماشین آلات مدرن، آنچه تعیین کننده است اینکه: سرمایه داری میتواند سالها در حاشیه وجود داشته باشد مخصوصاً در سرمایه داری عصر امپریالیزم؛ مانند وجود تولید کالایی ساده، مدت هزار سال در حاشیه نظام فیodalی. آنچه در محاسبات جامعه شناسی مارکس تعیین است، مهم نیست که وسایل چه هستند.

حال اگر فرمول (پول - کالا) شدن و طبعاً به کالا تبدیل شدن نیروی کار را در این پروسه ها، به سایر ساحات تولیدی، نظیر: مکاتب و پوھتون های (قوانین، شکل دولت، مطبوعات، آزادی بیان، انتخابات، حقوق شهروندی و شکل مالکیت) جامعه فعلی است؛ چیز مهمی که برای چپ ما فاقد ارزش، کنایی و صادر شده به حمل و نقل، کار سه و نیم میلیون کودک در شهرها و روستا ها، کارگران خشت ریزی، اجiran دولتی و انجو ها، ارتش ذخیره در بازار نیروی کار، کارگران خارج از کشور و به گفته انگلیس در اثر خود

"خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" به زنان مفت کار (آشپزخانه ها، روفته گر، رخت شوی و مولد و بروورشگر کودکان)، تعییم بدھیم با جمع کارگران حرفی کار خانه ها، بنا به احصایه ملل متحد ۸ و نیم میلیون انسان در افغانستان مجبور به فروش نیروی کار خویش است. شاید باز هم خواننده ای اعتراض کند: این همه اشار ذکر شده کارگر نیستند و احصایه سازمان ملل چقدر قابل اعتماد است. اما خواننده میتواند از یکطرفه با مطالعه اثر مارکس "کار مولد و غیر مولد" و اثر انگلیس "خانواده..." پاسخ خود را در رابطه به کارگر بودن اشار فرق دریابد، از طرف اضافی برای سرمایه دار قرار دارند. پس این اساسی ترین فکت در تشخیص تولید سرمایه داری (کالا شدن نیروی موسسات میگرفتند. نکته دوم: حال دیگر کارگر مانند نظام بردگی، خود جزء شرایط تولید نیست. کار) نشان میدهد که در افغانستان از سالها قبل شیوه بلکه نیروی کارش که کالا شده جزئی از شرایط حاکم تولید سرمایه داری بوده است نه فیodalی. ادامه دارد..

در بسا موارد بدتر شده و بهتر نه. افراد، سازمان‌ها و نهادهایی که درین زمینه فعال گردیده اند در چارچوب‌های تنگ و سطحی سازماندهی می‌شوند که میزان تاثیر گذاری آن بر جامعه ایکه قانون مذهب و سنت‌های اسلامی در ان نهادینه شده خیلی اندک و زود گذر است. مکانیسم های فکری و حقوقی که هویت زن را در جامعه به صورت روشن و بدور از دغدغه سیاسی و مذهبی معرفی کند ضعیف است، لذا بعید نیست که نظام مرد سالاری تمام جزیئات زنده گی بشری را در همچو جوامعی با نفوذ و قدرت تمام در چنگال داشته باشد. تا هنگامی که زنان با شناخت از هویت طبیعی شان فعالانه در کارهای اجتماعی سهم نگیرند و از لحاظ اقتصادی بر پا نایستند و تا خودشان پایه های ایدیالولژیک نظام طبقاتی مرد سالار را در هم نه کوبند هیچ نیروی قادر به آزادی شان از قید چنین نظام سیستماتیزه شده نخواهد بود.

بقیه از صفحه ۶

بارزه واقعی زنان بجا نمی‌گذارد. دیدگاه دیگر که در تقابل با گرایش اولی قرار دارد، جایگاه ویژه برای مسئله زن، در مبارزات خود به آن قائل نبوده و برای تقویت و رشد آزادی زن، طرح و برنامه خاص را مد نظر نمی‌گیرد. نتیجه عملی یک چنین گرایش میتواند این باشد که سازمان با این گرایش در مطالبات دموکراتیک و سوسیالیستی خود دستاورد چندانی نداشته باشد. مسئله آزادی زن و مبارزه در جهت ارتقای موقعیت اجتماعی زنان در افغانستان جاییکه این مسئله از اهمیت سیاسی و اجتماعی بالائی برخوردار است، نمیتواند فعالیت ویژه بی را جلو یک گرایش رادیکال سوسیالیستی قرار ندهد. فعالیت خاص که میتواند در اشکال مانند افزایش فعالیتهای تبلیغی و ترویجی و یا حمایت و توجه خاص سیاسی ظاهر گردد، خلاصه هر فعالیت و سازماندهی معین که بتواند در رشد و تقویت جنبش آزادیخواهی زنان و پیشرفت مبارزه طبقاتی کمک نماید.

از سایت های سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان بازدید نموده و آنها را به رفقا و دوستان تان معرفی نمائید!

www.workersocialist.org
www.asrejadid.org

جامعه طبقاتی را موسس نظام مرد سالاری بنامیم ظهور ادیان پایه اساسی این نظام را تشکیل میدهد. از آغاز شکل گیری اندیشه‌های اسطوره بی تا چند خدایی و در نهایت رسیدن به یک خدای واحد با مشخصات مردانه و نیرومند به خاطر کنترول اعمال بشر و حتی سراسر کائنات و طبیعت و تمام کرده خاکی، چنانکه گویا این همه تنها و تنها برای عبادت او آفریده شده است، که درین صورت هیچ زمینه و راهی برای ابراز اراده بشر باقی نمانده و بشر فقط مجبور به إطاعت و عملی کردن پدیده هایی از قبل تعیین شده است و بس. تا آنجا که حتی نظام سیاسی و سیستم حکومتی نیز به سایه خدا تنزیل یافته است. در ادیان، زن از موجود انسان طبیعی به یک جنس خاص نزول کرده است که بدون شک این طرز نگرش ادیان بروز، ذلیل ترین هجوم بر ماهیت و هویت طبیعی زن میباشد. در بین ادیان تک خدایی، دین اسلام که منسجم ترین آنهاست به زنان مفهوم ناقص العقل داده شده است.

گرچه مالکیت ویژه نظام طبقاتی است ولی عمیق ترین شیوه آنرا میتوان مالکیت مرد بر زن در اسلام دریافت. در اسلام دیدگاه صرفًا جنسی بر زن خیلی باز است، زن از نظر اسلام منع لذت مرد بوده و سلب اراده او و حتی سلب حق زنده گی اش؛ در صورتیکه از محدودیت‌های تعیین شده پا فرا تر گذارد، از بدیهیات به شمار می‌آید. دین اسلام از کلی ترین تا جزئی ترین مسائل روزمره و معمولی زنده گی را قانون و معیار تعیین نموده و بدین ترتیب احکام شرعی را خیلی نهادینه نموده است. که بدین ترتیب تمام محدودیت‌هایی که بر زن تحمیل میشود را میتوان در شیوه عمل کرد نهاد هایی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی دریافت. قوانین طلاق، ارث و حق حضانت فرزند در ذهنیت اعوام، جامعه و دولت با ضمانت شرعی و قانونی چنان نهادینه شده که هیچ زنی را مجال ایستاده گی در مقابل آن نمی‌دهد.

در نظام خانواده گی دین اسلام، زن با سه مشخصه تعریف شده است: مادر، خواهر و زن محروم. که با این مشخصات خانواده به محل نامنی برای زن تبدیل شده و حاکمیت مطلق مرد را بر زن مهر تایید میزند. در افغانستان با وجود تغییر و تبدیل های سیاسی بی شمار در هر دوره، بر جایگاه هویتی زنان کدام تغییری به وجود نیامده بلکه در اثر تشنجهات و جنگ ها و نشیب و فراز هایی فرهنگی و سیاسی وضع زنان

هویت هایی انسانی که به شکل امروزی آن رشد یافته در اصل ریشه هایی بسیار عمیقی به پدیده های تاریخی بی داشته که همواره دستخوش بحران، انحرافات و پیشرفت هایی بوده است. درینجا کوشش میگردد تارشد موقعیت زن و به خصوص زن افغانستانی را تا شکل امروزی آن تحت تاثیر این پدیده ها مورد ارزیابی قرار دهیم. در مراحل اولیه تاریخ یعنی از زمان تشکل جامعه بشری و آغاز زنده گی مشترک زن و مرد از روند طبیعی برخوردار بود. خط فاصل و تفاوت هایی جنسی که امروز رقم زده شده با پدید آمدن جامعه طبقاتی و رشد آن به وجود آمده و با پدید آمدن ادیان و خدایان با صفات مردانه تشدید یافته است. زن امروزی از نظر هویتی با مشکلات خیلی پیچیده بی روپرست ماهیت طبیعی شخصیت زن امروزی رنگ باخته است.

جامعه طبقاتی اساس و پایه اش روی رد و انکار هویت طبیعی زن بنا گردیده و رشد جامعه و روابط فی ما بین زن و مرد غیر طبیعی و دگرگونه توسعه یافته است. درین زمان موقعیت زن به درجه دوم نزول پیدا کرده و نقش زن در عرصه هایی مختلف حیات اجتماعی نه تنها بی تاثیر مانده بلکه هویت واقعی زن نیز محو میگردد. درین موقعیت نهاد خانواده یگانه عرصه ایست که زن در آن محصور مانده و تحت قیادت و مالکیت مرد برایش هویت ترسیم میگردد. زن درین جا وجود دارد و نصف جامعه بشری را تشکیل میدهد ولی با یک شخصیت محبوس در چوکات خانواده که این خود یکی از ارزش های بارز نظام مرد سالاری میباشد. بر کنار کردن حضور زنان از فعالیت های اجتماعی و راندن ایشان به چوکات خانواده و آشپزخانه یکی از بیرحمانه ترین تهاجمات نظام مرد سالاریست که بر زنان روا داشته شده است.

نظام مرد سالاری گرفتن هویت طبیعی و دادن هویت جنس دوم را به زنان چنان ماهرانه و زیر کانه بر زن تحمیل کرده که بسیاری از زنان امروز حقارت شانرا خیلی طبیعی پنداشته و هر نوع برخورد به خاطر گذار ازین محدودیت ها را زیاده خواهی زن انگاشته و اعتراض در برابر آن را قبیح و مایه شرمساری و بی حیایی زن میدانند. ظهور ادیان بخشی مهم از تاریخ جامعه پیشیست، که قسمت ایدیالولژیکی جامعه طبقاتی را همراهی میکند. اگر

انقلاب اکتبر تغییر مسیر تاریخ

آمد که خود را إلى سقوطش در سال ۱۹۹۱ به اصطلاح تداوم منطقی تاریخی انقلاب اکتبر و کمونیسم می پنداشت و چنانچه سرمایه داری جهانی نیز آنرا سقوط کمونیسم، پایان تاریخ، وغیره می نامد، کم نبودند چپ های هم که تأیید کننده این ادعای بورژوازی شده و با رجعت به بورژوازی در حقیقت به تخطه انقلاب اکتبر پرداختند و بدین ترتیب هرچه مبارزة طبقاتی، انقلاب و قیام طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی است را غیر دموکراتیک پنداشته و راه رهائی زحمتکشان را در کشف آشی کارگران و بورژوازی استخراج کردند.

در حالیکه حقایق ساده جهان امروز در پراتیک سرمایه داری جهانی نشان داد که سرمایه داری با سبکی که دارد یکه تاز تر از دیروز به حداقل دستاوردهای انسانی بشریت بعد از انقلاب اکتبر تاخته و از تمام جنبه های زنده گی زحمتکشان اعم از آزادی و رفاه اجتماعی آنها میدزد و با اشاعه و تحمل جنگ ، تحمیق مذهبی، فاشیسم، ناسیونالیزم و تروریسم دولتی وغیره جلو سیچ طبقه کارگر و زحمتکشان را سد می نماید. ولی در طرف مقابل با گذشت زمان بر عکس بیداری و تشکل طبقه کارگر و انسانهای آزادیخواه مضمون دوباره می یابد.

کمونیستها، سویالیستها، طبقه کارگر جهان با درس گیری خود از انقلاب اکتبر و نقد عوامل شکست آن، راه خود را به پیش باز میکنند و بدینسان است که در واقعیت امر با دقیق شدن و ژرف اندیشه در درسهای تجارت و اشتباہات انقلاب اکتبر، برای اکتبر دیگری آماده میشوند. اینچنین است مسیر تکامل تاریخ که انسان و انقلاب از محرك های بالنده آن به حساب می آیند.

نتیجه عروج استالینیسم ، به شکست مواجه شد. ولی در همان زمان کوتاه تاریخی با تحولات عظمی که از خود به جا گذاشت، جایگاه خود را در تغییر مسیر تاریخ، ثبات و مهر خود را بر تمام تحولات تاکونی یک قرن اخیر کویید. این انقلاب همانگونه که با اولین یورش اش بر علیه سرمایه داری در روسیه پرچم رهایی طبقه کارگر را برافراشت همزمان بزرگترین عامل تهییج و تعریض برای طبقه کارگر و سائر زحمتکشان جهان برای ایستاندن و مقاومت بر ضد طبقات ستمگر گردید. آزادی و رهایی جنبش های استقلال طلب از چنگال استعمار و شکست کامل سیستم مستعمراتی از اثرات مستقیم این انقلاب است. تشکیل و ایجاد هزاران تشکل کارگری، چپی، سوسیالیستی و کمونیستی را که به دوام اولین تکان های این انقلاب در جهان به میان آمد ، میتوان محصول بیرونی این انقلاب دانست.

بیداری سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان، شناخت آنها از موقف و جایگاه تغییر دهنده خویش در تاریخ و سیران نتیجه مستقیم نقش آگاه گرانه اکتبر است. برابری زنان و مردان ، ساعت کارکم، حق رأی ، حق مسکن ، حق تشکل و آزادیهای وسیع و گسترش انسانی و اجتماعی را حتی در بدترین اوضاع و أحوال وقوع و پیشبرد انقلاب میتوان به حيث پر افتخارترین دستاوردهای اکتبر شمرد.

طوریکه در بالا تذکر رفت همزمان با شکست انقلاب در نیمة دوم دهه ۱۹۲۰ از عدم توانایی انقلاب در پیاده کردن وظائف اقتصادی اش و عروج استالینیسم، با حاکم شدن دویاره مناسبات تولیدی استثماری توسط دولت شوری و سقوط نقش پرولتاریا به مثبتة حکومت کارگری، حاکمیت سرمایه داری دولتی شوروی به میان حقیقتا پاسخی بود مارکسیستی برای تغییر جهان و پایان دادن به سلطه سرمایه داری و سروایر برای اولین بار. اکنون هم با گذشت تقریباً یکصد سال جای پای این رویداد بزرگ را برهمه رویداد های این جهان میتوان دید و تاثیراتش را إنکار ناپذیر دانست. در این شکی نیست که این انقلاب بعد از مرگ لینین و عدم موفقیتش در عرصه اقتصادی، غلبه ناسیونالیسم و در